

## Evaluating the Role of Poverty in Man's Deification of God from the Perspective of Meister Eckhart

*Ebrahim Rostami<sup>1</sup>, Seyed Mohammad Ghaderi<sup>2</sup>*

**Submitted:**  
2020/2/12

**Accepted:**  
2020/5/31

**KEYWORDS:**

Dependency  
Poverty,  
God,  
Eckhart.

**Abstract:** Eckhart believed that the most important way to become divine is Dependency, which is in turn achieved through poverty. Eckhart defines the three components of poverty as follows: not wanting, not knowing, and not having anything. What is meant by the first component is the suffering of all creatures, even of self. When man can attain nothing, he is united with God, for when he removes himself from the unrighteous, he becomes close to God. What is meant by the second component is the liberation and freedom of the mind from all conceptions. With this realization, man enters the realm of ignorance where he only finds God and will receive him. With the third component, man reaches nothingness and nothing remains of his identity. Then he will be united with God. By accepting poverty, man attains the status of dependency, which is the becoming of God. Thus the two components – neither wanting anything nor having anything – are incompatible with the teachings of Christianity and the Church. On the other hand, despite some differences, there is a common ground between the teachings of Islam and the views of Eckhart.

**DOI:** [10.30470/phm.2020.118542.1728](https://doi.org/10.30470/phm.2020.118542.1728)

**Homepage:** [phm.znu.ac.ir](http://phm.znu.ac.ir)

1. Assistant Professor of Islamic Education, Shiraz University of Medical Sciences (**Corresponding author**), [rostamiebrahim67@gmail.com](mailto:rostamiebrahim67@gmail.com).
2. PhD student in Islamic Philosophy and Wisdom, Imam Khomeini International University, Qazvin, [mohammad.qadery@gmail.com](mailto:mohammad.qadery@gmail.com).

**Introduction:** This descriptive-analytical study aimed to examine the role of poverty in human deification in light of Meister Eckhart's works. One of the key elements in Eckhart's thought is "Gelassenheit" [detachment] which leads man to "nothingness", the highest point man is able to achieve. According to Eckhart, the notion of human deification refers to manifestation of God in all bodily forces. One of the most important ways to achieve detachment is through poverty. In the following, the components of poverty are explained. The first component Eckhart puts forward in defining poverty is "to want nothing". This means abandoning all creations even the self. The second component is "to know nothing", which is in the realm of knowledge and epistemology. To know nothing refers to freeing the mind of forms and concepts, which will be discussed further in the following. The third component Eckhart defines in poverty is "to have nothing". If to have nothing is literally realized in the individual, he will achieve nothingness as to have nothing is pure nothingness.

**Findings:** This descriptive-analytical study aimed to examine the role of poverty in human deification under the light of Meister Eckhart's works. After examination, it could be concluded that the two components of "to want nothing" and "to have nothing" are not congruent with Christian and ecclesiastical teachings. Nonetheless, despite some distinctions, there could be found similar aspects in Islamic teachings and Eckhart's view.

The definition of poverty includes three components, namely to want nothing, to know nothing, and to have nothing.

The first component Eckhart puts forward in defining poverty is "to want nothing". This means abandoning all creations even the self.

The second component is "to know nothing" which is in the realm of knowledge and epistemology. To know nothing refers to freeing the mind of forms and concepts.

The third component Eckhart defines in poverty is "to have nothing". If to have nothing is literally realized in the individual, he will achieve nothingness as to have nothing is pure nothingness.

**Discussion and conclusion:** In evaluating poverty in Eckhart's view, it is examined intra-religiously to determine whether or not the ecclesiastical system (as the source and executive body of teachings

of Christ) and Christian teachings are congruent with Eckhart's poverty.

Given that from Eckhart's three components of poverty, to want nothing and to have nothing are incongruent with Christian teachings and ecclesiastic rites, his teachings have been decried wrong and rejected by the Pope. Nonetheless, there are differences and similarities between Eckhart's view and Islamic teachings.

### References

- Ilkhani, Mohammad (1389). History of Philosophy in the Middle Ages and the Renaissance. Tehran: Samat Publications, third edition.
- Javadi Amoli, Abdullah (1393), Keys to Life. Research and arrangement of Hajjul Islam Mohammad Hossein Fallahzadeh, Yadollah Moghaddasi, Seyed Kamaluddin Emadi, Mahmoud Latifi and Jafar Ariani. Qom: Nashz Esra Center.
- Jovier, Mary (1381). An Introduction to Christianity, translated by Hassan Ghanbari, Qom: Center for the Study and Research of Religions and Religions, First Edition.
- Tabatabai, Seyed Mohammad Hussein. (1384). The End of Wisdom, research and commentary by Abbas Ali Al-Zarei Al-Sabzwari, Qom: Islamic Publishing Institute, second edition.
- Majlisi, Mohammad Baqir bin Mohammad Taqi (1412). Behar al-Anwar for the news of purification, Beirut, research and publication: Dar Ihya al-Tarath ..
- Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi. (1378). Philosophy Education, Volume 2, Tehran: Amirkabir Publishing Institute.
- Motahari, Morteza. (1997). A Journey in Nahj al-Balagheh, Tehran: Sadra Publications.
- Caputo, John D.(1978). "Fundamental Themes in Meister Eckhart's Mysticism" in The Thomist, vol. 42, no. 2.
- Cyprian, Smith. (1993). "Meister Eckhart on the Union of Man with God", Mystics of the Books, ed. R. A. Herrera, New York, Peter Lang Publishing,.
- Davis, Oliver.(1988). God Within, The Mystical Tradition of Northern Europe, New York, Paulist Press,.
- Eckhart, Meister.(1981). Essential Sermons, Commentaries, Treatises and Defense, Edit by Bernard McGinn, New York, Paulist Press.



## ارزیابی نقش فقرگزینی در خداگونه شدن انسان از منظر مایستر اکهارت

ابراهیم رستمی<sup>۱</sup>، سید محمد قادری<sup>۲</sup>

**چکیده:** این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی و با توجه به آثار اکهارت به بررسی نقش فقر در خداگونه‌گی انسان پرداخته شده است، اکهارت بر این باور بوده که مهمترین راه برای خداگونه شدن، وارستگی است و فقر بهترین راه برای رسیدن به وارستگی است. اکهارت تعریف سه مولفه‌ای از فقر ارائه می‌دهد که عبارتند از: هیچ نخواستن - هیچ ندانستن و هیچ نداشتن. مراد از مولفه اول همان اعراض از تمام مخلوقات حتی از خویشتن است. وقتی انسان بتواند هیچ نخواستن را در خود جاری سازد به وصال با خداوند دست می‌یابد زیرا وقتی خویشتن و غیر حق را از خود برهاند به خدا می‌رسد. مراد از مولفه دوم، رهایی و آزادی ذهن از تمام تصورات است. با تحقق این مولفه، انسان وارد قلمرو جهل شده که در آن تنها خدا را می‌یابد و پذیرای او خواهد بود. با مولفه سوم، انسان به نیستی می‌رسد و چیزی از هویت خلقی او باقی نمی‌ماند در این صورت متحد با خداوند می‌شود. انسان با پذیرش فقر به مقام وارستگی که همان خداگونه شدن است نائل می‌گردد. پس از ارزیابی می‌توان به این نتیجه دست یافت که دو مولفه-هیچ نخواستن و هیچ نداشتن- با آموزه‌های مسیحیت و نظام کلیسایی ناسازگار است. و با وجود برخی افتراقات می‌توان وجوه مشترکی بین آموزه‌های اسلام و دیدگاه‌های اکهارت دست یافت.

**تاریخ دریافت:**

۱۳۹۸/۱۱/۲۳

**تاریخ پذیرش:**

۱۳۹۹/۳/۱۱

**واژگان کلیدی:**

وارستگی،

فقر،

خداوند،

اکهارت.

DOI: 10.30470/phm.2020.118542.1728

Homepage: phm.znu.ac.ir

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی شیراز، (نویسنده مسئول) [rostaniebrahim67@gmail.com](mailto:rostaniebrahim67@gmail.com)
۲. دانشجوی دکتری فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین، [mohammad.qadery@gmail.com](mailto:mohammad.qadery@gmail.com)

## مقدمه

از عناصر کلیدی در منظومه فکری اکهارت، مسأله وارستگی است. این مسأله آن قدر برای وی حائز اهمیت است که از آن به عنوان مهم ترین عنصر موعظه و آموزه-هایش نام می-برد (Eckhart, 1994, pp.127-128; 1981, p. 342) و به همین جهت رساله-ای مجزا در باب وارستگی به نگارش در آورده است. او در این رساله تصریح می کند که هیچ چیزی بهتر از یک وارستگی محض از همه چیز نیست. (Eckhart, 1978, Vol 1, p. 177) همان گونه که در ادامه خواهد آمد، فقر مهم ترین راه وصول به وارستگی است. به این ترتیب اهمیت فقر روشن می-شود. اکهارت بین مسأله فقر و مسأله وارستگی ارتباط تنگاتنگی قائل بوده، از این رو تبیین مسأله وارستگی برای مشخص شدن اهمیت و جایگاه فقر، لازم و ضروری است.

از منظر اکهارت، بالاترین مرتبه کمال برای انسان، وصول به مقام ذات الوهی و اتحاد با آن است. وی نائل شدن به چنین مقامی را بدون وارستگی ممکن نمی-داند و بر این باور است که تنها نفس وارسته، می-تواند این مقام را درک کند؛ زیرا هر فضیلتی به نحوی با مخلوقیت ارتباط دارد؛ درحالی که وارستگی همان رهایی از مخلوقات است. نفس در پی آن است که به بالاترین درجه برسد. از این رو اگر نفس به سوی آن مقام والا که فوق همه اشیا و در بالاترین درجه حریت خویش است، حرکت کند و در آنجا خدا را در ذات الهی-اش لمس نماید، دیگر از پای نخواهد نشست تا اینکه خدا خودش را در نفس و نفس را در خودش در آورد. نفس باید خودش را از همه چیز خالص سازد و فوق همه چیز قرار گیرد تا به حریت الهی برسد. (Fox, 1991, p. 366) به همین دلیل اکهارت می گوید:

«وارستگی سبب می شود انسان به مقام «نیستی» درآید و این نقطه، بالاترین درجه ای است که امکان دستیابی انسان به آن وجود دارد؛ به همین دلیل قلب وارسته، قلب نیست شده است و چنین قلبی دارای بیشترین قابلیت است و می تواند خداوند را آن گونه که هست در خود جای دهد» (Davis, 1988, p. 60).

بنابراین کسی که به وارستگی کامل رسیده باشد، می-تواند به مقام ذات الوهی راه

یابد. حال این سؤال مطرح است که چگونه می‌توان به مرتبه وارستگی دست یافت؟ اکهارت در جواب می‌گوید: برای آن‌که به وارستگی برسیم باید کاملاً از خود تهی و بدل به انسانی فقیر شویم و از خود چیزی نداشته باشیم. (Eckhart, 1986, p. 155). از این رو، انسان برای رسیدن به مقام وارستگی بایسته است به زیور فقر آراسته شود و برای نیل به این هدف باید اوصاف بشری و خلقی را از خود تهی کند و اوصاف الهی را جایگزین آن سازد. پس وارستگی حرکت از یک نوع نیستی به نیستی دیگر است؛ از نیستی هویت خلقی که همان قلمرو تعلقات و تقیدات است به نیستی هویت حق و اله (Ibid, p. 331). کسی که خود را از همه تعلقات و تقیدات بزدايد و به نیستی برسد در این نیستی، خدا را خواهد یافت و با او متحد خواهد شد و این اتحاد، اتحاد بین دو ذات یا دو جوهر نیست؛ بلکه اتحاد بین دو نیستی است. نیستی نفس سالکی که از خود تهی شده است با نیستی ذات حق. (Fox, 1991, p. 184).

هنگامی که نفس به این مرحله برسد، هستی و موجودیت خود را از دست می‌دهد و خدا را درون خود کشیده و نیست (nothing) خواهد شد. (Eckhart, 1981, p. 292) بعد از آن‌که مفهوم و جایگاه وارستگی برای خداگونه شدن روشن شد، لازم است به راه‌هایی که انسان با عمل به آن‌ها به وارستگی می‌رسد و انسان وارسته می‌گردد، اشاره شود. از منظر اکهارت مهم‌ترین راه‌رسیدن به وارستگی، فقر است؛ و با فقر، انسان به نیستی که هدف وارستگی است نائل می‌گردد؛ بنابراین فقر، دهلز ورودی وارستگی است و پایان چنین ورودی، وارسته شدن است.

## ۱. فقر از نظرگاه اکهارت

قبل از ورود به بحث در مسأله فقر، ابتدا باید معنای خداگونه‌گی از منظر اکهارت روشن شود تا تأثیر‌گذاری و نقش فقر در خداگونه شدن انسان، به درستی تبیین گردد. مفهوم خداگونه‌گی انسان از منظر اکهارت این است که تمام قوای نفسانی و بدنی او نمایشگر خدا باشد؛ آن‌گونه که گویا خدا از این مجرا برای فعالیت و کنش خویش، در حال استفاده است و انسان تنها بروز دهنده‌ی خواسته‌های اله است. به همین دلیل اکهارت در

یکی از موعظه‌هایش، انسان خداگونه را به ظرف تشبیه می‌کند: «روح باید طبیعت خویش را به دست بیاورد به مثابه یک ظرف (Adverb)؛ یعنی این که او می‌تواند برای به دست آوردن خرسندی خدا (Happiness)، در آن ظرفی که خداوند خرسند و خشنود است با خدا کار کند» (Eckhart, 1986, p.87)

«تصویر اله بودن» یا «شبیبه خداوند گردیدن» که همان معنای خداگونگی است، با ذوب در اوصاف حضرت حق میسر می‌گردد؛ یعنی انسان اوصاف خلقی‌اش در اوصاف حقی خداوند ذوب شود؛ به گونه‌ای که هر چه از انسان سر می‌زند، گویا از حضرت حق سر می‌زند. بنابراین خداگونگی انسان یعنی «ما به کلی در اراده خدا ذوب شده باشیم و دیگر واجد اراده خود نباشیم. هر قدر کسی این چنین باشد، در خدا بیشتر ریشه دارد و بیشتر خدایی شده است». (Eckhart, 1994, pp. 19-20)

بنابراین مفهوم خداگونگی انسان این است که انسان به درجه‌ای دست یابد که کاملاً تصفیه از تقرر مخلوق شود و در طبیعت و اراده خدا محو گردد؛ به گونه‌ای که خداوند در او و از طریق او، بدون هیچ ممانعتی، هر گونه که می‌خواهد، تجلی کند. از این رو شخص در انطباق کامل با حرکت پویای امر الهی در زمان و مکان زندگی می‌کند (Forman, 1996, pp. 222-227).

انسان خداگونه که حقیقت خدا در درونش جلوه گر است، خدا در همه چیز او تجلی می‌کند. همه چیز او، خدا گونه می‌شود و خدا را می‌نمایاند. خدا دائماً در جان این شخص حضور دارد و وی مانند تشنه‌ای خواهد شد که در هر جا و با هر چیز که باشد، اندیشه آب از او جدا نخواهد گشت. چنین شخصی در همه جا خدا را نشان می‌دهد هر چه عشقش شدیدتر باشد، این حضور و این تجلی، شدیدتر خواهد بود. (Eckhart, 1941, p.9)

خلاصه آنکه معنای خداگونگی انسان در نزد اکهارت عبارت است از شبیه خدا شدن. شباهت در نشان دادن اوصاف و ویژگی‌های حق و در این طریق هر چقدر انسان بیشتر شبیه خدا باشد، بیشتر خداگونه است. به تعبیر فلسفی وجه خلقی انسان مغلوب وجه حقی او گردد؛ نه آن که وجه خلقی انسان از بین برود.



اکهارت مفهوم فقر را در موعظه ۳۱ در باره فقر روحانی که در تفسیر عبارتی از عیسی مسیح (ع) در انجیل متی (۵:۳) آمده است بیان می‌کند؛ آن‌جا که از حضرت مسیح نقل شده است: «خوشا به حال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از ایشان است». اکهارت در تعریف فقر سه مؤلفه و عنصر را می‌گنجاند که عبارت‌اند از: هیچ نخواستن، هیچ ندانستن و هیچ نداشتن (McGinn, 2001, p, 67). اهمیت فقر در آموزه‌های اکهارت به خاطر دو چیز است؛ اولاً از مهم‌ترین مفاهیمی که در عرفان اکهارت مطرح شده، فقر است؛ به نحوی که انسان‌شناسی عرفانی او بر این مفهوم بنیاد نهاده شده است (ایلخانی، ۱۳۸۹، ص ۵۰۲). ثانیاً همان‌گونه که بیان شد، فقر در نظر اکهارت، از مهم‌ترین راه‌های وصول به مقام وارستگی است. از این رو لازم است مؤلفه‌های فقر در نظر اکهارت، تبیین شود.

### ۱-۱. مؤلفه اول: هیچ نخواستن

اولین مؤلفه‌ای که اکهارت در تعریف فقر بیان می‌دارد، هیچ نخواستن است. همان‌گونه که بیان خواهد شد «هیچ» نخواستن به معنای اعراض از تمام مخلوقات حتی از خویشتن است. از منظر اکهارت اتحاد با خداوند، غایت انسان الهی است. این اتحاد در عمیق‌ترین جنبه سرشت انسان حاضر است. (Politila, 1964, p, 241) اگر کسی کاملاً خود را از خودی خالی کند در چنین حالتی او تنها پسر متولدشده است و هر آنچه را که تنها پسر متولدشده (only-begotten-son) دارد، او نیز دارا خواهد بود؛ و هر آنچه از علم و فعل خداست تماماً در تنها پسر متولدشده نیز هست. برای قرار گرفتن روح خدا در او، او باید از تمام چیزها، رها شود و اعراض کند حتی خودی خود را نیز انکار کند و آزاد از حیات فردی شود. چنین شخصی «در خدا» (in God) و «با خدا» (with God) و پسر خدا است. به همین دلیل اکهارت می‌گوید نفس باید خود را از همه پاک و برهنه کند. آنگاه می‌تواند خدا را چنانکه در خویشتن خویش برهنه است بیابد. (Eckhart, 1994, p. 256)

از منظر وی شرط رسیدن به مقام خداگونه‌گی این است که فرد از هرگونه

تأثیرپذیری توسط مخلوقات، میرا باشد. او از این حالت با عناوینی چون طهارت تمام و کمال (Total Purity)، تهی بودن (Emptiness)، وارستگی (Detachment) و اعراض (Abandoning) یاد می‌کند (McGinn, 2001, p, 117). این مقام همراه و قرین با نیستی است و این یک نیستی و عدم درونی است. اکهارت از عدم ذاتی درونی (Inner Self - Naughting) به مثابه طرد، انهدام و بیگانگی از تمام مخلوقات نام می‌برد. وارستگی و رهایی از تمام مخلوقات و حتی از خود، محور اصلی تعالیم اکهارت است. (Ibid, p, 63) تهی‌گونی کامل، مهم‌ترین ویژگی برای رسیدن به مقام خداگونگی است. پس در نیستی کامل، ما شبیه خدا می‌شویم (Ibid, p, 64). با این توضیح روشن می‌شود که چنین نیستی کاملی در دو صورت حاصل می‌آید و به عبارتی دو شرط دارد ۱. نیستی از تمام مخلوقات ۲. نیستی از خود. اکهارت می‌گوید: «اگر تو واقعاً خودت را از تمام چیزها خالی کنی، با این اعراض تمام‌عیار، آنچه در تو تولد می‌یابد و با تو تماس می‌گیرد، چیزی بیش از خودت نیست و تو یکسره و تماماً با خدای خودت هستی». (bid, p, 68) در این راه، نیستی از خود، مقدم بر نیستی از مخلوقات است؛ یعنی تا نیستی از خود تحقق نیابد، نیستی از مخلوقات دست‌یافتنی نخواهد بود. به همین دلیل اکهارت معتقد است در آغاز باید با خود شروع و خود را ترک کرد. اگر کسی از خود رها شود از همه چیز رها خواهد بود. آن وقت به سرچشمه‌ی آرامش خواهد رسید. (Eckhart, 1994, p.6)

اکهارت در رساله «در باب وارستگی» (On Detachment) می‌گوید: «تو برای آن که پُر از خدا شوی باید خودت را از تمام چیزهای خلقی تهی کنی و اگر پر از اشیای خلقی (ممکنات) باشی، از خدا تهی خواهی بود. به همین دلیل شما باید از خودتان شروع کنید و خودتان را ترک کنید. به‌دقت به خودت بنگر و هر جا خودت را دیدی خودت را از میان بردار» (Ibid, p.16). حال چرا اعراض از خود به اتحاد با خدا می‌انجامد؟ در جواب می‌توان چنین گفت که چون نفس وجود محدودی است، اگر بخواهد وجود محدود خود را حفظ کند، در این صورت بیشترین تمایز را با خدای نامحدود خواهد داشت؛ اما اگر همین نفس از وجود خود دست بکشد، به نیستی می‌رسد. آنگاه تمایز از

بین خواهد رفت و وجود نفس همان وجود خدا و باقی به بقای خدا خواهد بود. (Cyprian, 1993, p,241). این یک تجارت عادلانه و پایاپای است؛ زیرا به هر مقداری که از اشیا جدا می‌شوی، به همان میزان، خداوند با تمام آنچه دارد، وارد تو می‌شود. (Eckhart, 1994, 7)

فرآیند جدایی روح از تمام چیزها حتی از خود خلقی‌اش، پرسش‌های جدی‌ای را مطرح می‌کند. از جمله این که در این دستگاه عرفانی جایگاه «من» (I) و فاعلیت-گری (Subjectivity) آن کجاست؟ اکهارت هم در آثار لاتین و هم در آثار آلمانی خود، بیان می‌کند که ضمیر «من» (I) فقط متعلق به خداست. وی چنین بیان می‌کند که من خلقی (Created ego) که وجود صوری-مان است، در واقع یک اشتباه است؛ یک «کاذب - من» (Pseudo - I) است که تنها به وسیله بازسازی و نوسازی آن - که این نوسازی فرایندی است که اکهارت اغلب آن را با واژه‌های آلمانی «Entwerden» به معنای نابودی و «Entbilden» به معنای فروپاشی بیان می‌کند - است که ما می‌توانیم خود واقعی (True Self) را پیدا کنیم. خود واقعی همان «برتر - من» (I- Transcendent) است و چنین شخصی به معنای واقعی کلمه در بستر خدا (Ground of God) زیست می‌کند. (McGinn, 2001, p, 137) وقتی انسان به خود برتر و واقعی خود برسد، چنان با خدا اتحاد می‌یابد که اکهارت بیان می‌کند: «آن چشمی که من خدا را می‌بینم همان چشمی است که خدا من را می‌بیند. چشم من و چشم خدا و دیدن من و دیدن خدا یکی است. یک علم و یک عشق» (Ibid, p, 187). پس انسان با هیچ نخواستن از تمام مخلوقات حتی از خود، اعراض می‌کند و با این اعراض، از خود کاذب رها و به خود واقعی - خود برتر - که در زمینه و بستر خدا وجود دارد، نائل می‌شود. پس با هیچ نخواستن، انسان به خداوند می‌رسد و در وجود او سکنی می‌گزیند و تمام وجود او، خدایی می‌شود.

## ۲-۱. مؤلفه دوم: هیچ ندانستن

عنصر دومی که اکهارت در تعریف فقر بیان می‌کند و در قلمرو آگاهی و معرفت قرار

دارد، هیچ ندانستن است. همان‌گونه که در ادامه بیان خواهد شد، هیچ ندانستن یعنی خالی نمودن ذهن از صور و مفاهیم. حال باید دید که اکهارت این عنصر مندرج در مفهوم فقر را چگونه تبیین می‌کند. در مفهوم وارستگی گفته شد که وارستگی در حقیقت همان نیستی است. یکی از جنبه‌های نیستی، نیستی معرفت‌شناختی است؛ یعنی ذهن از تمام تصورات و مفاهیم خالی شود و به تعبیر اکهارت «رهایی و آزادی ذهن از تمام تصورات و افعال» (McGinn, 2001, p, 67). وی می‌افزاید هر وقت من بتوانم به‌طور کامل آگاهی فردی‌ام (Myself - Awareness) را انکار کنم، در این صورت ذات من با ذات خدا یکی می‌شود (Ibid, p, 50). اکهارت هشدار می‌دهد که روندگان طریقت باید حتی صورت‌های ذهنی حسی را نیز از ضمیر خود بیرون برانند (استیس، ۱۳۷۵، ص ۴۰).

هر چه بیشتر بتوانی همه امور و صور آنها را که کسب کرده‌ای، فراموش کنی و هر چه بیشتر بتوانی از مخلوقات و صور آنها رهایی یابی، به خداوند نزدیک‌تر می‌شوی و آمادگی بیشتری برای دریافت آن پیدا می‌کنی. (Eckhart, 1991, p. 298) از این رو اکهارت بر این باور است که برترین منزل، منزل جهل است؛ جایی که فرد آگاهی خویش را از اشیا و افراد پیرامون خود کاملاً از دست می‌دهد و از هر نوع فردیت حتی از فردیت خویش نیز غافل و بی‌خبر می‌شود (Kieckhefer, 1978, p. 215). از دیدگاه اکهارت هر چه بیشتر بتوانی قوای خود را به یک نوع وحدت ببری و همه امور و صور آنها را که کسب کرده‌ای، فراموش کنی و هر چه بیشتر بتوانی از مخلوقات و صور آنها رهایی یابی، به این امر نزدیک‌تر می‌شوی و آمادگی بیشتری برای دریافت آن پیدا می‌کنی. از این رو انسان باید از حواسش بگریزد، قوایش را به درون برد و در پی غفلت از همه اشیا باشد (Forman, 1990, p, 103). کسی که می‌خواهد فقیر باشد، باید همه علوم خود را از دست بدهد، آن‌چنان که هیچ نداند؛ نه خلق را و نه خودش را (Caputo, 1978, 203).

پس باید برای خداگونگی و وصول به حق از صور و مفاهیم خالی شویم، اما چرا؟ زیرا خداوند فراتر از تصورات و مفاهیم است. حال اگر ما بخواهیم با مَرکَب مفاهیم و

تصورات به سمت خدا حرکت کنیم، تصورات و مفاهیم رهزن خواهند بود و ما را به خدا آن گونه که هست نمی‌رسانند و تنها ما را با خدایی مواجه می‌کنند که مناسب و هماهنگ با مفاهیم ذهنی ماست. اکهارت از خداوند با عنوان بیابان (Desert) یاد می‌کند و این استعاره، از نیستی خداوند از کثرات است. در اینجا نیز اکهارت بیان می‌دارد که ما با خالی نمودن ذهن از صور و مفاهیم باید به سمت بیابان درونی ( Inner Desert) برویم و در آن نفوذ کنیم؛ یعنی باید خودمان را مبدل به بیابان کنیم تا با بیابان الهی همخوانی پیدا کنیم؛ بنابراین با جدا شدن از کثرت تصورات به جهل می‌رسیم و این جهل ما را به نور ابدی خداوند (eternallight of God) هدایت می‌کند. با قرار گرفتن در نور ازلی خداوند، ما در مسیر ابدیت و جاودانگی قرار می‌گیریم ( McGinn, 2001, pp, 135, 159). اکهارت از تهی نمودن ذهن از صور و مفاهیم با تعبیر «جهل سکوت آمیز» یاد می‌کند (Caputo, 1978) (p, 207).

ظاهراً چنین مطلبی از اکهارت مخالف یک امر بديهی است و آن این که جهل به معنای متعارف نمی‌تواند فضیلت باشد. لذا برای پاسخ به چنین سؤال مُقدَّری، وی سؤالی را در برابر نظریه‌ی خویش بیان می‌کند: «ممکن است گفته شود که شما با این نظریه، سعادت و رستگاری ما را تماماً در جهل (unwissen / unknowing) قرار داده‌اید و این غلط است؛ چون که خدا بشر را برای عالم شدن آفریده در حالی که جهل کاستی و نقصان است». جواب اکهارت این است که: «این جهل در واقع به علم حقیقی (transformed knowledge) مبدل شده است؛ چون چنین جهلی در حقیقت از خود آگاهی به خدا آگاهی رسیدن است. در آنجا با علم ربوبی عالم می‌شویم و جهلمان مبدل به علم فوق طبیعی می‌شود» (Fox, 1991, p, 262).

اکهارت بیان می‌کند در چنین جهلی، نفس، فقط احدِ واحد (single one) را می‌بیند. در این مقام، وجود خالص نفس که بی‌حرکت در خود آرمیده است، وجود خالص الهی را می‌یابد. در آنجا نفس هیچ چیز جز وحدت خالص خدا را نمی‌پذیرد و تحمل نخواهد کرد» (Ibid, p. 185). به همین دلیل است که می‌گوید: «نفس تا آن اندازه می‌تواند خدا را بشناسد که خود را می‌شناسد و به هراندازه که خود را از خویش

جدا کرده باشد به همان میزان، خود را کامل تر خواهد شناخت. هر چه از صورت و تصورات خود خالی تر و خالص تر باشی، خدا را پذیراتر و بیشتر به او نزدیک خواهی شد» (Ibid, pp. 140, 298).

از اینجاست که اکهارت معتقد است هنگامی که وارستگی انسان به اوج می‌رسد، نفس هیچ نوعی از علم را نمی‌داند و هیچ نوعی از محبت را ندارد و از هر نوری تهی می‌شود و به تاریکی می‌رسد» (Eckhart, 1981, p. 49). اکهارت در جایی دیگر، در یک سؤال و جواب، به جایگاه جهل اشاره می‌کند: «سؤال: اگر نفس من باید خالی و کاملاً بدون فعالیت باشد، پس جایگاه حقیقی آن کجاست؟ آیا برای من فضیلت محسوب می‌شود که تلاشم را به این معرفت ناشناخته متمرکز کنم که واقعاً جز هیچ، چیز دیگری نمی‌تواند باشد؟ زیرا در اینجا اگر به هر شکل ممکن، چیزی را بدانم، غافل (ignorant)، تهی (empty) و عریان (innocent) نخواهم بود. آیا جایگاه من، جهل و ظلمت (darkness) است؟ جواب: آری. تو در جایی بهتر از تاریکی یعنی غفلت (uncounciousness) نمی‌توانی رفت» (Eckhart, 1941, p. 119).

چگونه می‌شود انسانی که قدم در عالم خاکی نهاده و دارای عقل است و تصورات و تصدیقات بی‌شماری دارد، از همه دانسته‌های خود رها شود؛ آن‌گونه که قبل از خلقت چنین بوده است؟ اکهارت پاسخ می‌دهد:

«اگر من به هیچ‌وجه به این صور ذهنی وابسته نباشم، به طوری که در هر کاری که انجام می‌دهم یا نمی‌دهم، از روی تعلق خاطر به این تصورات نجسبم؛ بلکه پیوسته خود را برای اراده محبوب الهی و فعل او آزاد و خالی نگه دارم، در این صورت من حقیقتاً آزاد هستم؛ بدون این که به صورتی از صور گره‌خورده باشم» (Schurmann, 2001, pp. 3-4).

برای مهار صور ذهنی باید دو کار انجام دهیم: نخست آنکه از درون، خود را مسدود کنیم تا ذهن ما از صورت‌های بیرونی‌ای که نمی‌خواهیم وارد ذهن ما شوند، مصون بماند و این صورت‌ها راهی به درون ما پیدا نکنند و دوم آنکه اجازه ندهیم صور ذهنی موجود، اعم از صور درونی که مستقیماً با اشیاء خارجی ارتباط ندارند و صور

بیرونی که انعکاس اشیاء خارجی هستند، ما را پریشان خاطر کنند و توجه ما را به جای درون که محل انکشاف خداوند است، به کثرات معطوف نمایند. ما باید همه قوای خود را به کار بگیریم و تربیت کنیم تا حتی با وجود صور ذهنی، توجه خود را به درون حفظ کنیم» (Eckhart, 1994: 38-39). ترک صور مقدمه‌ای است برای توجه همیشگی به خداوند متعال. به نظر اکهارت، انسان باید در همه احوال همان توجهی را به خدا داشته باشد که در حال انجام اعمال عبادی خاص دارد. وی می‌گوید: «بین وقتی که در کلیسا یا صومعهات هستی چگونه از درون متوجه خدا هستی. همین حالت ذهنی را نگه دار و وقتی که میان جمعیت می‌روی و وارد بی‌قراری و تشتت می‌شوی، همان را حفظ کن» (Ibid, 9-10). حال سؤال پیش می‌آید که چگونه این امر امکان‌پذیر است که خودبه‌خود متوجه خدا باشیم؟ اکهارت در پاسخ، فن نوشتن را مثال می‌زند؛ کسی که می‌خواهد این فن را یاد بگیرد، در آغاز باید روی هر حرف تمرکز کند؛ اما وقتی به تدریج مهارت لازم را کسب کرد، بدون نیاز به تمرکز و احضار صورت ذهنی، به‌طور خودجوش به نوشتن اقدام می‌کند. اگر توجه دائمی به خداوند به عمق قلب انسان نفوذ کند، او حتی بدون نیاز به استحضار صورت ذهنی خداوند همواره متوجه او خواهد بود (Ibid, pp, 11-12). به این ترتیب انسان فقیر باید به گونه‌ای ذهن و نفس خویش را پرورش دهد که برای توجه به خداوند نیازی به هیچ مفهوم و صورتی نداشته باشد و اگر در سایر موارد چنین باشد، او در واقع توانسته است خود را از قیدوبند صور و مفاهیم ذهنی برهاند و چنین چیزی همان خالی نمودن ذهن از صور و مفاهیم است؛ زیرا حتی اگر صور و مفاهیمی در ذهن وجود داشته باشد، نقشی ایفا نخواهند کرد.

### ۱-۳. مؤلفه سوم: هیچ نداشتن

عنصر سومی که اکهارت در تعریف فقر گنجانده است، هیچ نداشتن است. اگر هیچ نداشتن به معنای واقعی کلمه در فرد تحقق یابد، وی به نیستی نائل شده است؛ زیرا هیچ نداشتن واقعی همان نیستی محض است. از این رو اکهارت بیان می‌کند: «اگر قلب خواهان رسیدن به والاترین مقام است، باید رو به نیستی محض آورد؛ زیرا بزرگ‌ترین قابلیت در همین نیستی نهفته است. به همین دلیل قلب وارسته زمانی به بالاترین مقام

می‌رسد که قبل از آن به نیستی رسیده باشد. سپس مثالی از طبیعت ذکر می‌کند. به این صورت که اگر بخواهیم بر لوحی مومین چیزی بنویسیم؛ مطالبی که قبلاً بر آن نوشته شده است، هر قدر هم که دارای مضامین عالی باشند، مانع نوشتن ما خواهند شد. باید همه‌ی آن چیزی را که بر آن لوح نوشته شده است، پاک کنیم. مناسب‌ترین و بهترین لوح برای نوشتن، لوحی است خالی که هیچ چیز بر صفحه آن نوشته نشده باشد. به همین منوال، اگر خدا بخواهد در والاترین مقام، چیزی بر قلب من بنویسد، باید قبل از آن هر آنچه نام و رنگ این و آن را دارد، از صفحه قلبم پاک شود. در آن صورت است که قلبم به وارستگی خواهد رسید. قلب وارسته هیچ تعلقی به این و آن ندارد» (Eckhart, 1981, p, 292).

انسان خداگونه باید به این گونه فقر خو کند تا بتواند خود را مرده و مستغرق در خدا ببیند؛ آن چنان که تمام سعادتش این باشد که هیچ علم و اراده‌ای از خود، جز علم و اراده خدا نداشته باشد (Ibid, p, 216).

به تعبیر اکهارت خدا بر آن است که در خود خدا عمل کند؛ نه در نفس. به همین جهت، نفس برای آنکه بتواند خدا را به عمل در خود (نفس) متقاعد کند، باید خدا بشود و به این منظور باید خود را از هر چه از خدا متمایزش می‌کند، عاری سازد و از نشانه‌های غیر خدایی دوری جوید. در این صورت خدا و نفس شبیه یکدیگر یا از جهتی یکی می‌شوند؛ زیرا تنها در صورتی خدا در نفس عمل می‌کند که نفس را کاملاً فقیر بیابد و از این جهت شخص، خدا را تحمل می‌کند و خدا مکان مناسبی برای عمل وی خواهد بود که در آن خدا در خود عمل می‌کند (Milem, 2002, p. 30).

اگر به جایی برسیم که خود را به رنگ نیستی درآوریم و هیچ چیز را به رنگ خود در نیاوریم و اگر همه آنچه در من است، برداشته و بیرون بریزم، در آنجا می‌توانم در وجود عریان خدا که همان وجود عریان نفس است، قرار گیرم. (Eckhart, 1986, p, 329) وقتی انسان به فقر تام یعنی هیچ نداشتن محض برسد، به گونه‌ای که حتی صفتی نیز نداشته باشد، در این صورت به ذات غیب الوهی رفته و در آنجا گم می‌شود؛ به صورتی که هیچ کس از او نشانی نمی‌تواند پیدا کند. به اعتقاد اکهارت، انسان در فقر



به جوهرِ نفس خویش که با ذات الوهی (Godhead) یکی است، راه می‌یابد: «در نفس چیزی وجود دارد که فوق نفس است؛ الوهی است. بسیط و معدوم محض است. به جای آنکه نامی داشته باشد، بی‌نام است. به جای آنکه معلوم باشد، مجهول است. مطلق و آزاد از همه نام‌ها و صورت‌ها، درست همان‌طور که خدا فی‌نفسه آزاد و مطلق است» (Ralph, 1956, pp. 157-158).

وی توضیح می‌دهد: «نفس بیشترین کمال را وقتی داراست که به بیابان ذات الوهی (desert of Godhead) پرتاب شود؛ جایی که دیگر نه فعلی است و نه صورتی. آن‌چنان در این بیابان محو و گم می‌شود که «هویتش» از بین می‌رود و چیزی بیشتر از قبل و مخلوقیتش نخواهد بود. در آنجا در خویش مرده و با خدا زنده است. آنچه به این معنا مرده باشد، دیگر وجود ندارد؛ بنابراین، آن نفسی از خویش مرده است که در بیابان ذات الوهی دفن شده باشد» (Eckhart, 1941, p. 201).

از این رو می‌توان گفت که در فرآیند خداگونه شدن، خداوند نفس را تهی و خالی می‌خواهد؛ لذا نفس باید به نیستی برسد؛ حتی از نام خود. پس نفس باید از خود نیز فانی شود. وقتی نفس چنین شود، به اصل و منشأ خویش می‌رسد. در حقیقت به وصال یار نائل می‌گردد. به همین جهت نفس با نیستی خویش، متحد با خداوند می‌شود. به گفته اکهارت انسان هرگاه از خود تهی شود، خدا در وجود او داخل می‌شود (Ibid, p, 3)؛ به همین دلیل وی بیان می‌کند که «انسان می‌تواند به اندازه‌ای صعود و ترقی کند که همواره با خدا باقی بماند. در آنجا به‌طور کلی فقط خدا را می‌بیند. دیگر نه از اموری مادی یاد می‌کند و نه از خودش. در آنجا نفس در خدا محو و فانی می‌شود و خدا در نفس. در آنجا هر چه را نفس انجام می‌دهد، در خدا انجام می‌دهد» (Fox, 1991, p. 132).

وی در ضمن مثالی، خداگونه شدن انسان با خداوند را که در اثر هیچ نداشتن حاصل می‌شود، این‌گونه به تصویر می‌کشد: «اگر ما چیزی بنوشیم، ابتدا از زبان عبور کرده و مزه آن را با زبان حس می‌کنیم؛ ولی اگر زیانمان به وسیله چیزی تلخ پوشیده شود، در آن صورت هرچند آن آشامیدنی شیرین هم باشد، ولی به خاطر آن چیز تلخ به

ذائقه ما تلخ خواهد آمد. همین منوال درباره شخصی که لباس خود را درآورده و لباس خدا را پوشیده صادق است. به این معنا که هر چیزی بخواهد با او تماسی داشته باشد، قبلاً خدا را لمس می‌کند؛ و هر چیزی که به او برسد از طریق خدا به او می‌رسد و رنگ و بوی الهی می‌گیرد» (Eckhart, 1941, p, 16).

اکهارت بیان می‌کند که چنین گمان نکنید که اگر کسی به ذات حق برسد، دیگر تمام ادراکات و فکر و اندیشه و قوایش تعطیل می‌شود؛ بلکه آنجا همه قوای او باقی به بقای الهی هستند (Eckhart, 1986, p. 242). بنابراین با هیچ نخواستن، انسان به مقام نیستی که بالاترین مقامی است که روح می‌تواند بدان نائل گردد، می‌رسد. در این مقام با ذات الوهی متحد می‌شود و خداگونه می‌گردد. در این صورت چنین شخصی رنگ و بوی الهی می‌یابد و باقی به بقای حق است.

## ۲. ارزیابی

### ۲-۱. بررسی فقرگزینی از منظر اکهارت در نظام کلیسایی (به‌عنوان مرجع و مجری تعالیم مسیح) و آموزه‌های مسیحی

در ارزیابی و بررسی فقرگزینی از منظر اکهارت، ارزیابی درون دینی آن موردبررسی قرار می‌گیرد؛ به این معنا که آیا نظام کلیسایی (به‌عنوان مرجع و مجری تعالیم مسیح) و آموزه‌های مسیحی، با طرح فقرگزینی اکهارت همخوانی دارد یا نه؟

شعائر و آئین‌های کلیسا به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند: آیین‌های فیض بخش و شبه آیین‌های فیض بخش. هفت آیین فیض بخش کلیسا عبارت‌اند از: تعمید، عشاء ربانی، توبه، تدهین بیماران، درجات مقدس کهنات و ازدواج. خداوند واضع این شعائر است؛ اما آن‌ها «به‌واسطه کلیسا» و «برای کلیسا» هستند. این شعائر برای نجات مؤمنان مسیحی ضروری هستند (تعالیم کلیسای کاتولیک، ۱۳۹۳، ۳۲۲-۳۳۸)؛ اما آیین‌های شبه فیض بخش را کلیسا وضع کرده است. معروف‌ترین شبه آیین در کلیسای کاتولیک، برکت است که عبارت است از ستایش خداوند و دعا برای دریافت عطایای او (همان، ۴۶۷-۴۶۸). دعا که از جمله آیین‌های شبه فیض بخش شمرده می‌شود، عبارت است

از ارتباطی زنده و شخصی با خدای حی و حقیقی. دعا پاسخ ایمان به وعده نجات است؛ پاسخی از روی محبت. در کتاب مقدس جایگاه دعا قلب است و به هنگام دوری قلب از خداوند، از کلمات کاری ساخته نیست (همان، ۶۵۹-۶۷۹). در سنت مسیحی گناه به معنای تجاوز از قوانین خداوند است که سعادت انسان را به خطر می‌اندازد. از این رو همان‌طور که در بالا ذکر شد، آیین توبه و طلب بخشایش از مهم‌ترین آیین‌ها و شعایر هفت‌گانه در آیین مسیحیت است که به اعتقاد کلیسا مستقیماً از سوی خداوند تأسیس و به دستور عیسی برگزار می‌شود و فقط وسیله‌ی انتقال لطف و فیض خداوند به قلوب مؤمنان است (John of Paris, 1971: 144-145). آیین توبه اقرار به گناه، طلب آمرزش، انجام دادن اعمال نیک برای جلب رضایت خداوند و نجات و رهایی از گناه را شامل می‌شود (جوویور، ۱۳۸۱: ۱۴۴-۱۴۵).

با این توضیح یکی از آیین‌های مسیحیت، دعا و توبه است ولی با رجوع به تعالیم اکهارت، ناسازگاری تعالیم وی با شعائر رسمی مسیحیت مشاهده می‌شود. بی‌توجهی به اعمال ظاهری و برخی آیین‌های عبادی دین مسیح (ع)، از جمله مهم‌ترین اتهاماتی است که پاپ و کلیسا آن را متوجه اکهارت خواند (Eckhart, 1941, p. 228). علت ناسازگاری تعالیم اکهارت با آموزه‌های مسیحیت را باید در مبنای وی در فقر و وارستگی جستجو کرد؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، یکی از مؤلفه‌های فقر، هیچ‌نخواستن است. از این رو اکهارت بر این باور است که فقیر کامل کسی است که هیچ‌آرزویی نداشته باشد؛ بنابراین از هر نوع دعایی آزاد است (Eckhart, 1981, p. 292). در این صورت، از منظر اکهارت انسان فقیر و وارسته به دعا احتیاجی ندارد و نباید دعا کند تا به مقام فقر و وارستگی کامل نائل شود. پرواضح است که چنین تفسیری از فقر، کاملاً با آموزه‌های دین مسیحیت و نظام کلیسا در تعارض است.

مبنای دیگر اکهارت در فقر، هیچ‌نداشتن است و بیان شد که در این مؤلفه، انسان باید به نیستی برسد و برای وصل به نیستی، باید خویشتر را در تطابق کامل با اراده الهی قرار دهد. با توجه به این مبنای اکهارت ارتکاب گناه از طرف انسان را مطابق با اراده الهی دانسته و توصیه می‌کند انسان نباید از ارتکاب گناه اظهار پشیمانی و توبه کند. اکهارت

در این زمینه چنین بیان می‌کند: «انسان فقیر باید چنان اراده خود را با اراده الهی هماهنگ کند که هر چه خدا اراده کرده باشد، مورد رضایت او بوده و در طلب آن باشد و چون به یک معنا خدا اراده کرده است که من گناه کنم، من نباید آرزوی برکناری از گناهان را داشته باشم. توبه حقیقی این است» (Eckhart, 1981, p. 77-80). وی در کتاب تسلائی الهی، با صراحت بیشتری بیان می‌کند که نیازی به توبه و پشیمانی از گناه نیست؛ بلکه بیشترین پشیمانی انسان ناشی از آن است که گناهی برای همه خلق مرتکب نشده است (Eckhart, 1941, p. 274)؛ بنابراین گناه تخلف و اعراض از اراده الهی نیست؛ بلکه تخلف از اراده الهی، گناه است. اگر اراده حق کفر گویی بنده باشد، هر چه فرد در تحقق اراده الهی مصمم تر باشد، حمد و ستایش او صورت کامل تری به خود می‌گیرد. (Ibid, 143).

بی‌تردید چنین برداشتی از گناه و توبه با تلقی کلیسا و سنت رایج مسیحی در تعارض است. باور اکهارت درباره مسائلی مانند تعریف عمل نیک، جایگاه اعمال ظاهری، محبت به همسایه و... نیز با اصول اعتقادات مسیحی متفاوت است. کلیسا برخی از این اتهامات را در مرز بدعت و بعضی را کاملاً باطل و بدعت‌آمیز دانست. به خاطر چنین مطالبی بود که پاپ بسیاری از اندیشه‌های اکهارت را بدعت‌آمیز خواند (Eckhart, 1981: 77- 80).

با توجه به مطالب فوق روشن می‌شود که اکهارت تعریف سه مؤلفه‌ای از فقر ارائه می‌دهد که دو مؤلفه آن - هیچ نخواستن و هیچ نداشتن - با آموزه‌های مسیحیت و شعائر کلیسایی ناسازگار است؛ به همین دلیل تعالیم وی از طرف پاپ مردود اعلام و طرد شده است.

## ۲-۲. مقایسه‌ی آراء اکهارت با تعالیم دین اسلام و بیان نقاط اشتراک و افتراق آن‌ها

بر اساس آموزه‌های دینی اسلام هدف از خلقت انسان این است که انسان به مقام خلیفه الهی دست یابد. مقصود از خلیفه الهی آن است که انسان در مسیر عبادت و بندگی خدا، به مرحله‌ای دست یابد که مظهر اسماء و صفات الهی شود و هرچه این بندگی تام‌تر

باشد، انسان کامل‌تر خواهد بود. تا جایی که انسان می‌تواند مظهر تام اسماء و صفات الهی شود و انسان کامل و خلیفه بالفعل خداوند همانند پیامبران و ائمه معصومین (علیهم السلام) گردد.

اکهارت نیز معنای خداگونه‌نگی انسان را شبیه خدا شدن دانسته و شباهت را در نشان دادن اوصاف و ویژگی‌های حق تعالی دانسته است؛ از این منظر نگاه اکهارت مورد تأیید آموزه‌های دینی اسلام است.

اما اکهارت خداگونه شدن انسان را مبتنی بر فقر و مؤلفه‌های هیچ‌نخواستن، هیچ‌ندانستن و هیچ‌نداشتن نموده است. در آموزه‌های دینی بالأخص در دین اسلام، علاوه بر احکام فردی، احکام اجتماعی زیادی بیان شده است احکام فردی و اجتماعی رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند و تکامل انسان در سایه عمل به آن‌ها است. از این‌رو «هیچ‌نخواستن» که یکی از مؤلفه‌های فقر در اندیشه اکهارت است، اگر به معنای چشم‌پوشی از همه نیازهای جسمی و فطری، فردی و اجتماعی و دوری گزیدن از همه دنیا و مافیها و اعراض از آن‌ها و انزوا‌گزینی باشد، مطابق با محتوا و مضامین دین مبین اسلام نیست؛ بلکه دستور اسلام به حفظ تعادل در همه امور است. به این صورت که انسان نباید راه انزوا را پیش گیرد و چشم بر روی همه اتفاقاتی که در جامعه انسانی (و حتی در مورد سایر موجودات) می‌افتد، ببندد و بی‌تفاوت باشد؛ بلکه انسان در کنار مسؤولیت‌های فردی، مسؤولیت‌های اجتماعی نیز دارد و تکامل حقیقی انسان در سایه عمل به همین مسؤولیت‌ها است. البته نباید آن‌قدر هم در اجتماع ذوب شود که خویش‌نخواستن خویش را فراموش کند. در آموزه‌های دینی اسلام تأکید زیادی بر دوری از دنیا شده است؛ اما این دوری از دنیا و مافیها، به معنای عدم تعلق و وابستگی به آن‌هاست؛ نه عدم استفاده صحیح از آن‌ها. از این‌رو از نظر اسلام راه صحیح در تأمین نیازهای فردی و اجتماعی دوری از افراط و تفریط و حفظ اعتدال است. به این نحو که انسان به اندازه ضرورت و نیاز و مطابق با شأن و جایگاه خود می‌تواند از نعمت‌های مادی مطابق با دستورات الهی (حلال بودن و...) بهره‌مند شود.

در مورد مؤلفه دوم که به معنای «هیچ‌ندانستن» است، اگر مقصود اکهارت گذر از

علم حصولی و مفاهیم و استدلال‌های تجربی و عقلی و منزّه دانستن خداوند از خصوصیات موجودات امکانی و رسیدن به علم حضوری و شهودی و مشاهده قلبی خداوند باشد، این مطلب مورد توصیه دین اسلام است که انسان سعی کند از راه دل که کامل‌ترین راه است، خدا را بشناسد تا آنجا که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید من خدایی را که نبینم نمی‌پرستم یا امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه در مورد خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: کیف نستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک... بک عرفتک و انت دللتی علیک؛ یعنی من از طریق علم حصولی و مشاهده موجودات به تو دست پیدا نمی‌کنم؛ بلکه از طریق مشاهده قلبی و علم حضوری و شهودی تو را می‌یابم.

اما اگر مقصود اکهارت این است که انسان مجاز به داشتن علم حصولی در مورد خداوند نیست، این دیدگاه قابل مناقشه است؛ زیرا همه دست‌یابی به مقام کشف و شهود و رؤیت قلبی برای همه انسان‌ها امکان‌پذیر نیست. از این رو هر کسی متناسب با ظرفیت و قابلیت خود باید در پی شناخت خدا باشد. البته همان‌گونه که در آیات و روایات هم تأکید شده است، نباید در شناخت خدا گرفتار تشبیه شد و خداوند را مانند سایر موجودات تصور کرد؛ بنابراین اگر از نظر اکهارت «هیچ ندانستن» انسان به معنای این است که انسان از علم حصولی نسبت به خدا خالی شود و به علم حضوری خداوند را دریابد و همچنین در توصیف خدا از تشبیه خدا به مخلوقات بپرهیزد، نصوص دین اسلام این دیدگاه را تأیید می‌کند.

اما در ارتباط با مؤلفه سوم باید گفت که اگر از نظر اکهارت «هیچ نداشتن» یعنی اینکه انسان به مقام درک فقر وجودی خود دست یابد و در سایه این درک به وحدت وجودی با خداوند نائل گردد، این تفسیر را تعالیم دین اسلام می‌پذیرد؛ زیرا از نظر دین اسلام، مالک حقیقی دار هستی و همه چیز خداوند متعال است و در جهان‌شناسی و هستی‌شناسی دینی همه موجودات در وجود و صفات وجودی و تمامی افعالشان، وابسته به خداوند و عین ربط به او هستند و هیچ نحوه استقلالی برای آن‌ها وجود ندارد؛ اما در مورد افعال اختیاری انسان، اکهارت بیان می‌کند که اگر از انسان فعل قبیح و گناهی

صادر شود، نباید خود را سرزنش کند؛ زیرا این فعل به اراده خداوند صورت گرفته است. از نظر تعالیم اسلامی این دیدگاه کاملاً مردود و باطل است؛ زیرا از نظر عالمان اسلامی خداوند متعال دارای دو نحوه اراده است؛ یکی اراده تشریحی و دیگری اراده تکوینی. اراده تشریحی تخلف پذیر است و با اختیار انسان منافاتی ندارد؛ اما اراده تکوینی تخلف‌ناپذیر است و با اختیار انسان منافات دارد. از نظر اکهارت گویی خداوند در افعال اختیاری انسان، اراده تکوینی نموده است؛ در حالی که از نظر اسلام خداوند در افعال اختیاری انسان، اراده تکوینی نکرده است؛ زیرا در این صورت انسان مجبور خواهد بود و بعثت انبیاء، بهشت، جهنم و... همگی لغو خواهد بود. بلکه خداوند در افعال اختیاری انسان اراده تشریحی کرده است؛ یعنی انسان امر به انجام خوبی‌ها و نهی از انجام بدی‌ها شده است؛ بنابراین اکهارت در اینجا دچار خلط و مغالطه شده است به این صورت که چون وجود انسان مال خداست و فعل انسان نیز فعل خداست، پس قبیح و گناهانی که انسان انجام می‌دهد کار خداست و به خدا برمی‌گردد؛ در حالی که از نظر اسلام تحقق فعل در راستای اراده و فعل الهی است؛ اما خوبی و بدی فعل به خود انسان و چگونگی اختیار انسان برمی‌گردد.

## نتیجه‌گیری

از منظر اکهارت غایت انسان، اتحاد با خداوند است و رسیدن به چنین مقامی با وارسته شدن تحقق می‌یابد؛ زیرا با وارستگی، انسان به نیستی می‌رسد و این امر سبب زائل شدن تعلقات خلقی و جایگزینی هویت حقی در او می‌شود. از طرفی مهم‌ترین راه رسیدن به وارستگی، فقر است. از این جهت اکهارت بین فقر و وارستگی پیوند تنگاتنگی برقرار می‌کند. به عقیده اکهارت رسیدن انسان به جایگاهی که تجلی‌گاه اسماء و صفات و کمالات خداوند باشد، معادل مفهوم خداگونه‌گی است. از این رو با تعریف سه مؤلفه‌ای از فقر، در صدد اثبات نقش آفرینی و تأثیرگذاری فقر در خداگونه شدن انسان است. اکهارت فقر را به هیچ نخواستن، هیچ ندانستن و هیچ نداشتن تعریف می‌کند. هیچ نخواستن به دو صورت است: اعراض از مخلوقات و اعراض از خود. برای دوری و

اعراض از مخلوقات ابتدا باید شخص کاملاً از فردیت خویش آزاد گردد. این دو اعراض سبب نیستی انسان می‌شود وقتی انسان از خود و سایر مخلوقات تهی شد، در این صورت به تعبیر اکهارت پُر از خدا می‌شود. هیچ ندانستن در قلمرو آگاهی است؛ یعنی باید ذهن را از تمام صور و مفاهیم خالی کرد. اکهارت از ذات الهی تعبیر به بیابان و نیستی می‌کند و بیان می‌دارد با تهی کردن ذهن از تمام مفاهیم و صور، به نیستی می‌رسد. پیداست که این یک نیستی معرفت‌شناختی است. در این صورت تنها خدا را می‌یابد و او را می‌شناسد. مؤلفه سوم، هیچ نداشتن است که دوری از تمام عوامل مادی و غیرمادی را در پی دارد. این مؤلفه نیز منجر به نیستی می‌شود؛ زیرا با کنار نهادن غیر خدا، تنها خدا برای وی باقی می‌ماند و با او متحد می‌شود. با توجه به سه مؤلفه موجود در مفهوم فقر، روشن می‌شود که با فقر، انسان با خدا متحد می‌یابد؛ به نحوی که می‌تواند انعکاس دهنده کمالات و اوصاف خداوند باشد و به تعبیری خداگونه شود؛ اما در ارزیابی نظریه فقر اکهارت بیان گردید که دو مؤلفه آن یعنی هیچ نخواستن و هیچ نداشتن با آموزه‌های مسیحیت و نظام کلیسای ناسازگار است. از این رو اندیشه‌های اکهارت در نظر پاپ، بدعت شمرده و مطرود و مردود اعلام شد. اکهارت معنای خداگونگی انسان را شبیه خدا شدن می‌داند و شباهت را در نشان دادن اوصاف و ویژگی‌های حق تعالی می‌داند. از این منظر نگاه اکهارت مورد تأیید آموزه‌های دینی اسلام است؛ اما اکهارت خداگونه شدن انسان را بر فقر و مؤلفه‌های هیچ نخواستن، هیچ ندانستن و هیچ نداشتن مبتنی کرده است. از این رو «هیچ نخواستن» که یکی از مؤلفه‌های فقر در اندیشه اکهارت است، در آنجایی که به معنای چشم‌پوشی از همه نیازهای جسمی و فطری، فردی و اجتماعی و دوری گزیدن از همه دنیا و مافیها و اعراض از آنها و انزوا گزینی باشد، مطابق با محتوا و مضامین دین مبین اسلام نیست؛ بلکه دستور اسلام به حفظ تعادل در همه امور است. در مورد مؤلفه دوم که به معنای «هیچ ندانستن» است، مقصود اکهارت یعنی گذر از علم حصولی و مفاهیم و استدلال‌های تجربی و عقلی و منزّه دانستن خداوند از خصوصیات موجودات امکانی و رسیدن به علم حضوری و شهودی و مشاهده قلبی خداوند است، مورد توصیه دین اسلام است. اما در ارتباط با مؤلفه سوم باید



گفت که از نظر اکهارت «هیچ نداشتن» یعنی اینکه انسان به مقام درک فقر وجودی خود دست یابد و در سایه این درک به وحدت وجودی با خداوند نائل گردد، این تفسیر از «هیچ نداشتن» مورد پذیرش تعالیم دینی است؛ زیرا از نظر متون دینی همه موجودات در وجود و صفات وجودی و تمامی افعالشان وابسته به خداوند و عین ربط به او می‌باشند و هیچ نحوه استقلالی برای آنها وجود ندارد.

#### ملاحظات اخلاقی:

**حامی مالی:** این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان‌های تأمین مالی دریافت نکرده است.

**تعارض منافع:** طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.

**برگرفته از پایان نامه / رساله:** این مقاله برگرفته از پایان نامه/رساله نبوده است.

## منابع

- ایلخانی، محمد. (۱۳۸۹). تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس. تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم.
- تعالیم کلیسای کاتولیک. (۱۳۹۳). ترجمه احمد رضا مفتاح، حسن قنبری و حسین سلیمانی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ دوم.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۳)، *مفاتیح الحیاء*. تحقیق و تنظیم حجج الاسلام محمد حسین فلاح زاده، یدالله مقدسی، سید کمال الدین عمادی، محمود لطیفی و جعفر آریانی. قم: مرکز نشر اسراء.
- جوویور، مری. (۱۳۸۱). *درآمدی به مسیحیت*، ترجمه: حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۸۴). *نهایة الحکمہ*، تحقیق و تعلیق عباس علی الزارعی السبزواری، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم.
- کبیر، یحیی (۱۳۸۴). *انسان شناسی (انسان کامل) در مکتب فلسفی عرفانی صائن الدین ابن ترکه*، قم: مطبوعات دینی.
- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی. (۱۴۱۲). *بحار الأنوار لدرر أخبار الائمة الأطهار*، بیروت، تحقیق و نشر: دار إحياء التراث.
- مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۷۸). *آموزش فلسفه*، ج ۲، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۶). *سیری در نهج البلاغه*، تهران: انتشارات صدرا.
- و. ت. استیس، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات سروش، ۱۳۷۵.
- Caputo, John D. "Fundamental Themes in Meister Eckhart's Mysticism" in *The Thomist*, vol. 42, no. 2, 1978.
- Cyprian, Smith. "Meister Eckhart on the Union of Man with God", *Mystics of the Books*, ed. R. A. Herrera, New York, Peter Lang Publishing, 1993.
- Davis, Oliver, *God Within*, *The Mystical Tradition of Northern*

- Europe, New York, Paulist Press, 1988.
- Eckhart, Meister, Essential Sermons, Commentaries, Treatises and Defense, Edit by Bernard McGinn, New York, Paulist Press, 1981.
  - \_\_\_\_\_, Selected Writing, Edit by Oliver Davis, London: Penguin Books, 1994.
  - \_\_\_\_\_, "Meister Eckhart", A Modern Translation, Raymond B. Blakney, New York: Harper & Row, 1941.
  - \_\_\_\_\_, sermons and treatises, trans. and. Ed by Maurice O'connell walshe, 3 vols, Dorset, England: Element Books, 1978.
  - \_\_\_\_\_, Breakthrough, Meister Eckhart's Creation Spirituality in New Translation, Introduction and Commentaries by Matthew Fox, New York, Image Book, 1991.
  - \_\_\_\_\_, "Teacher and Preacher", Edit Bernard McGinn, Paulist Press, 1986.
  - Forman, Robert K. c. "Eckhart, Gezuchen and the Ground of the Soul", in The Problem of Pure Conciousness, Mysticism and Philosophy, New York, Oxford University Press, 1990.
  - Fox, Mattew, Breakthrough, Meister Eckhart's Creation Spirituality in New Translation, Introduction and Commentaries, New York, Image Book, 1991.
  - John of Paris (1971). *On Royal and Papal Power*, J. A.Watt (trans.), Toronto: The Pontifical Institute of Medieval Studies
  - kieckhefer, Richard "Meister Eckhart's conception of Union with God" Harvard Theological Review 71 july- October, 1978.
  - Mcginn, Bernard, The Mystical Thought of Meister Eckhart: the man from whom God hid nothing, The Edward Cadbury Lectures, Publishing Company New York, 2001.
  - Milem, Bruce, Unspoken Word, Washington D.C, The Catholic University of America Press, 2002.
  - Politila, Joseph. "Al-Ghazali and Meister Eckhart, Two Giants of the Spirit", in Muslim World 54(1964): pp. 232-244
  - Ralph, William, Christian Mysticism, New York, Meridian Books, 1956.
  - Schurmann, Reiner, Meister Eckhart,s Mystical Philosophy, Wandering Joy, us: Lindisfarne Book, 2001.